

# محمد (ص) ظهور الله في

## فاران

# محمد (ص) ظهور خدا در

## فاران

وردت هذه العبارة في دعاء السمات الوارد عن الأئمة : (... وأسألك اللهم ...، وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء، فكلمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران (ع)، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ...).  
[110].

در دعای سمات که از ائمه (ع) وارد شده، این عبارات آمده است: «... (ص) و خدایا از تو می‌خواهم ... و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله‌ی آن با بنده و رسولت موسی بن عمران (ع) سخن گفتم، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی (ع)) و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر (ص))...» [111].

وطلعة الله في ساعير بعيسى (ع)، وظهور الله في فاران بمحمد (ع)  
[112].

پرتو فروزان خدا به صورت حضرت عیسی (ع) و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت محمد (ص) متمثل گشته است [113].

ولابد من الالتفات إلى أنّ عبارات الدعاء مرتبة تصاعدياً، فمن نبي (كلمه الله) وهو موسى (ع)، إلى نبي مثل (طلعة الله) وهو عيسى (ع)، إلى نبي مثل (ظهور الله) وهو محمد .

قابل ذکر است که عبارات دعا به طور تصاعدی مرتب شده است؛ به این صورت که از پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی (ع) شروع شده و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی (ع) و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد (ص) می باشد، رسیده است.

والفرق بين الطلعة والظهور؛ هو أنّ الطلعة هي الإطالة والظهور الجزئي، أي إنّ الطلعة هي تجلّي بمرتبة أدنى من الظهور <sup>[114]</sup>، فكلاهما أي عيسى (ع) ومحمد مثلاً الله سبحانه في الخلق، ولكن عيسى (ع) بمرتبة أدنى من محمد . وبعث عيسى (ع) كان ضرورياً للتمهيد لظهور، وبعث محمد الذي مثل الله في الخلق، فكان محمد خليفة الله حقاً.

تفاوت بین طلعت و ظهور: «طلعت» همان پیدایش و ظهور جزئی است؛ به عبارت دیگر، طلعت نوعی تجلی در مرتبه‌ای پایین‌تر از ظهور است<sup>[115]</sup>. هر دوی اینها یعنی حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص)، تبلور خدا در خلق بودند ولی حضرت عیسی (ع) در مرتبه‌ای پایین‌تر از حضرت محمد (ص) قرار داشت و رسالت او برای مقدمه‌سازی ظهور و رسالت حضرت محمد (ص) که به مثابه خدای در خلق بود، ضروری بود چرا که حضرت محمد (ص) خلیفه‌ی واقعی خدا بود.

وإذا رجعنا إلى أصل وبداية الخلق وجدنا الله سبحانه وتعالى يخاطب الملائكة: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) <sup>[116]</sup>.

اگر به خاستگاه و اصل آفرینش رجوع کنیم، می بینیم که خدای سبحان و تعالی خطاب به فرشتگان می فرماید: «من در زمین خلیفه ای قرار می دهم».[117]

فإنه وإن كان آدم خليفة الله وباقي الأنبياء والأوصياء كذلك، ولكن الهدف الذي يُراد الوصول إليه هو خليفة الله حقاً، أي الشخص الذي يكون خليفة كامل لله سبحانه وتعالى، فيعكس اللاهوت في مرآة وجوده بشكل أكمل وأتم من كل الأنبياء والأوصياء

اگر چه حضرت آدم (ع) و دیگر انبیا و اوصیا (ع) خلیفه‌ی الهه هستند ولی هدف مورد نظر، همان خلیفه‌ی واقعی الهی است؛ یعنی شخصی که خلیفه‌ی کامل برای خدای سبحان باشد و آینه‌ی وجودش، لاهوت را به شکلی کامل تر از سایر انبیا و اوصیا (ع) بازتاب دهد.

فالمراد الوصول إليه هو شخص يخفق بين (الأنا والإنسانية)، وبين (اللاهوت والذات الإلهية).

منظور، رسیدن به شخصی است که بین «انانیت و انسانیت» و «لاهوت و ذات الهی» در نوسان است.

سأل أبو بصير أبا عبد الله (ع)، فقال: (جعلت فداك كم عرج برسول الله ؟

ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید و گفت: جانم به قربانت! رسول خدا (ص) چند بار به معراج رفت؟

فقال (ع): مرتين، فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟

حضرت فرمود: «دو بار، جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت بر جای خود (باش) ای محمد. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟

**قال: يقول: سُبوح قدوس أنا رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتي غضبي.**

جبرئیل گفت: او می‌فرماید سبوح قدوس منم، پروردگار ملائکه و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است.

**فقال : اللهم عفوك عفوك.**

آن گاه پیامبر عرض کرد: خداوندا از ما درگذر و بیامرز.

**قال: وكان كما قال الله: (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) [118].**

فرمود: و همان طور که خدا فرموده است: « (تا به قدر (فاصله‌ی) دو کمان، یا نزدیک‌تر» فاصله‌ی پیامبر تا مقام ربوبی به اندازه (فاصله‌ی) دو کمان یا کمتر از آن بود)» [119].

**فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى؟**

ابوبصیر گفت: جانم به قربانت! مراد از فاصله‌ی دو کمان (قاب قوسین) یا نزدیک‌تر چیست؟

**قال (ع): ما بين سيتها إلى رأسها [120]، فقال (ع): كان بينهما حجاب يتلأأ يخفق [121]، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة [122] إلى ما شاء الله من نور العظمة.**

فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن»<sup>[123]</sup>. و فرمود: میان این دو حجابی می‌درخشید و نوسان می‌کرد<sup>[124]</sup>. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن<sup>[125]</sup> به نور عظمت (الهی) نگریست.

**فقال الله تبارك وتعالى: يا محمد.**

آن گاه خدا فرمود: ای محمد!

**قال: لبيك ربي.**

حضرت عرض کرد: لبيک پروردگارم.

**قال: من لأمتك من بعدك؟**

خدا فرمود: پس از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟

**قال: الله أعلم.**

عرض کرد: خدا داناتر است.

**قال: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين.**

فرمود: علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و سرور مسلمانان و قائد غر مُحَجَّلین [رهبر شرافتمندان]<sup>[126]</sup>.

ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد والله ما جاءت ولاية علي (ع) من الأرض، ولكن جاءت من السماء مشافهة) <sup>[127]</sup>.

سپس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: ای ابامحمد! به خدا سوگند ولایت علی (علیه السلام) از زمین برنخواست بلکه به طور شفاهی از آسمان آمد» [128].

**فمحمد في الآن الذي يفنى في الذات الإلهية لا يبقى إلا الله الواحد القهار، ولا يبقى إلا نور لا ظلما معه، وهو الله سبحانه وتعالى، فيكون هذا العبد قد كشف عنه الغطاء حتى عرف الله حق معرفته. فهو فقط الذي يمكن أن يُعرّف الخلق بالله بشكل كامل وتام، وكذلك هو فقط خليفة الله الكامل، أي الذي تجلّى فيه اللاهوت، أو الذات الإلهية بأكمل ما هو ممكن للإنسان.**

بنابراین آن گاه که حضرت محمد (ص) در ذات الهی فنا می شود، چیزی جز خدای یگانه ی قهار و چیزی جز نوری که ظلمتی با آن نیست – که همان خداوند سبحان و تعالی است – باقی نمی ماند. لذا برای این بنده، پرده کنار رفته و او خدا را آن چنان که بایسته است می شناسد و به او معرفت دارد. پس تنها او است که می تواند خلق را به صورت تمام و کمال با خدا آشنا سازد؛ و در نتیجه تنها او خلیفه ی کامل الهی است؛ یعنی کسی که لاهوت در وجودش متجلی گشته یا ذات الهی به کامل ترین صورتی که برای انسان ممکن است، در او متجلی شده است.

**ولتبيين هذا أكثر أضرب هذا المثل:**

برای روشن شدن بیشتر مطلب، مثالی می زنم:

إذا كان إنسان لديه مصنع وفيه آلات وعمال، فإذا كان هو بنفسه يدير هذا المعمل تكون نسبة الإنتاج في المصنع هي مائة بالمائة (١٠٠%)، ثم بدأ لهذا الإنسان أن يجعل شخصاً يخلفه في إدارة هذا المصنع، فوجد إنساناً آخر يستطيع إدارة هذا المصنع، ولكنه إذا لم يُشرف هو بنفسه

على هذا الشخص تكون نسبة الإنتاج ثمانين بالمائة (٨٠%)، فلا بد له من الإشراف عليه لتتبع نسبة الإنتاج تامة (مائة بالمائة). ثم إنه وجد إنساناً آخر أكثر كفاءة من السابق، ولكنه أيضاً يحتاج إلى الإشراف عليه، وإلا ستكون النسبة (٩٠%)، فجعله خليفته في هذا المصنع، وأشرف عليه وعلى عمله لتبقى النسبة مائة بالمائة (١٠٠%).

شخصي را فرض می گیریم که یک کارگاه تولیدی دارد و در آن، ماشین آلات و کارگران مشغول به کارند. اگر این شخص خودش مدیریت کارگاه را بر عهده داشته باشد، میزان تولید و بهره‌وری، صد در صد خواهد بود. پس از چندی، این شخص تصمیم می‌گیرد که فرد دیگری را جانشین خود کند و مدیریت کارگاه را به او بسپارد. وی فردی را می‌یابد که هر چند می‌تواند از پس مدیریت کارگاه بر بیاید ولی اگر خودش بر او نظارت نمی‌نمود، میزان بهره‌وری به ٨٠ درصد می‌رسید. لذا برای این که بهره‌وری کارگاه کامل (یعنی صد در صد) باشد، وی می‌بایست حتماً بر فردی که جانشین خود کرده بود، اشراف و نظارت داشته باشد. صاحب کارگاه پس از چندی فرد دیگری را می‌یابد که نسبت به قبلی باکفایت‌تر است، ولی او نیز نیازمند اشراف و نظارت می‌باشد زیرا در غیر این صورت خروجی کار به ٩٠ درصد می‌رسید. او را جانشین خود می‌کند در حالی که بر او و عملکردش نظارت می‌کند تا بازدهی به صد در صد برسد. سپس صاحب کارگاه، انسانی همچون خودش را می‌یابد که گویی بازتاب خود او است. وی می‌تواند بدون این که نظارتی بالای سرش باشد، کارگاه را به گونه‌ای اداره کند که میزان تولید به صد در صد برسد.

ثم أخيراً وجد إنساناً مثله وكأئه صورة له يستطيع إدارة المصنع وبدون الإشراف عليه وتكون نسبة الإنتاج مائة بالمائة (١٠٠%)، فجعله خليفته على المصنع، وأطلق يده يفعل ما يشاء فيه؛ لأنه لا يشاء

إلا مشيئة صاحب المصنع، فالآن الإشراف على هذا الخليفة الكامل من صاحب المصنع سيكون عبثاً.

او، این شخص را جانشین خود می‌کند و دستش را نیز باز می‌گذارد تا طبق صلاح دید خود عمل کند؛ زیرا وی همان چیزی را می‌خواهد که صاحب کارگاه خواهان است (بین اراده‌ی او و صاحب کارگاه تعارضی وجود ندارد). در چنین شرایطی، اشراف و نظارت بر این فرد که جانشین تمام و کمال صاحب کارگاه است، کاری عبث و بیهوده تلقی می‌شود.

فالذي يسمع بالنار يعرفها بقدر ما سمع عنها، وكذا من رآها يعرفها على قدر رؤيته لها. أما من احترق منه شيئاً بالنار فهو يعرفها يقيناً، لكن بقدر ما احترق منه بها، أما من احترق كله بالنار حتى أصبح هو النار فإنه يعرفها بشكل كامل وتام، حتى إنك لا تستطيع أن تميزه من النار؛ لأنه أصبح منها:

(بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) [129]،  
(وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) [130].

کسی که درباره‌ی آتش چیزی شنیده است، به مقدار همان شنیده‌هایش از آتش خبر دارد. کسی هم که آتش را دیده است به اندازه‌ی دیده‌هایش از آتش می‌فهمد ولی کسی که آتش قسمتی از بدنش را سوزانده، به شناخت یقینی رسیده اما این شناخت هم به اندازه‌ی همان مقداری است که آتش از او سوزانده است. اما کسی که آتش همه‌ی وجودش را سوزانده و در برگرفته به صورتی که خودش تبدیل به آتش شده است، می‌تواند آتش را به طور تمام و کمال درک کند، به گونه‌ای که جدا کردن او از آتش ممکن نیست، زیرا او جزئی از آتش شده است:

«برکت داده شده کسی که درون آتش است، و آن که در کنار آن است، و منزه

است خدای یکتا، پروردگار جهانیان» [131].



«و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و آنها را جز دانایان در نمی‌یابند» [132].

\* \* \*

[110] - مصباح المتهدد: ص 416، جمال الأسبوع: ص 321، مصباح الكفعمي: ص 424، بحار الأنوار: ج 87

ص 97.

[111] - مصباح المجتهد: ص 416؛ جمال الأسبوع: ص 321؛ مصباح كفعمي: ص 424؛ بحار الانوار: ج 87-

ص 97

[112] - جاء في احتجاج الإمام الرضا (ع) على رأس الجالوت: (.. فقال له الرضا (ع): هل تنكر أن التوراة تقول

لكم: " قد جاء النور من جبل طور سيناء، وأضاء لنا من جبل ساعير، واستعلن علينا من جبل فاران؟" قال رأس الجالوت: أعرف هذه الكلمات، وما أعرف تفسيرها.

قال الرضا (ع): أنا أخبرك به، أمّا قوله: " جاء النور من قبل طور سيناء "، فذلك وحي الله تبارك وتعالى الذي أنزله على موسى (ع) على جبل طور سيناء، وأمّا قوله: " وأضاء الناس من جبل ساعير "، فهو الجبل الذي أوحى الله (عزوجل) إلى عيسى بن مريم وهو عليه، وأمّا قوله: " واستعلن علينا من جبل فاران "، فذاك جبل من جبال مكة بينه وبينها يوم. وقال شعيب النبي فيما تقول أنت وأصحابك في التوراة: " رأيت راكبين أضاء لهما الأرض، أحدهما على حمار، والآخر على جمل "، فمن راكب الحمار؟ ومن راكب الجمل؟ قال رأس الجالوت: لا أعرفهما فخيرني بهما.

قال (ع): أمّا راكب الحمار فعيسى، وأمّا راكب الجمل فمحمد. أتنكر هذا من التوراة؟ قال: لا، ما أنكره... التوحيد للصدوق: ص 447، عيون أخبار الرضا (ع): ج 2 ص 148، بحار الأنوار: ج 10 ص 308.

[113] - در احتجاج امام رضا (ع) با رأس الجالوت آمده است: .... حضرت به او فرمود: «آیا انکار می‌کنی که

تورات به شما می‌گوید: نور از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر برای ما پرتو افکند و از کوه فاران برای ما آشکار شد؟»

رأس الجالوت گفت: این جملات را می‌دانم اما تفسیر آنها را نمی‌دانم.

امام رضا (ع) فرمود: «من به تو می‌گویم. اما این که می‌گوید «نور از جانب طور سینا آمد» مقصود از آن نور، وحي خدای تبارک و تعالی است که خداوند در کوه طور سینا بر موسی (ع) نازل فرمود. و این که می‌گوید «و در کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند»، مقصود همان کوهی است که وقتی عیسی بن مريم (ع) روی آن بود خدای عزوجل به او

وحی فرستاد. و این که می‌گوید «و از کوه فاران برای ما آشکار شد»، مقصود کوهی است از کوه‌های مکه که میان آن کوه و مکه یک روز راه می‌باشد. به گفته‌ی خود تو و یاران، اشعیای نبی در تورات گفته است: دو سواره دیدم که زمین برای آنها درخشید: یکی سوار بر الاغی بود و دیگری سوار بر اشتری. آن الاغ‌سوار کیست و آن اشترسوار چه کسی است؟»

رأس الجالوت گفت: نمی‌دانم. شما مرا از آن دو آگاه نما.

حضرت فرمود: «آن الاغ‌سوار، عیسی (ع) است و آن اشترسوار محمد (ص). آیا منکر چنین چیزی در تورات هستی؟»

گفت: نه، انکارش نمی‌کنم....

توحید صدوق: ص 477؛ عیون اخبار رضا (ع): ج 2- ص 148؛ بحار الانوار: ج 10- ص 308

[114]- قال الجوهری: (الطلعة: الرؤیة) الصحاح: ج 3 ص 1254، وقال ابن منظور: (طلع فلان علينا من بعيد، وطلعتہ: رؤیتہ. يقال: حیا الله طلعتک) لسان العرب: ج 8 ص 236. وقال الجوهری: (وظهر الشيء بالفتح ظهوراً: تبین ... وأظهرت الشيء: بینته ..) الصحاح: ج 2 ص 732. وقال ابن فارس: (ظهر، الظاء والهاء والراء أصل صحیح واحد يدل على قوّة وبروز، من ذلك ظهر الشيء يظهر ظهوراً فهو ظاهر إذا انكشف وبرز؛ ولذلك سمي وقت الظهر والظهيرة وهو أظهر أوقات النهار وأضوؤها) معجم مقایس اللغة: ج 3 ص 471.

[115]- الجوهری می‌گوید: «طلعت یعنی دیدار و رؤیت» (الصحاح: ج 3- ص 1254) و همچنین ابن منظور می‌گوید: «فلانی از دور بر ما طلعت یافت، و طلعت یک فرد یعنی رؤیت او. گفته می‌شود حیاً الله طلعتک یعنی خدا دیدار یا چهره‌ات را باقی بدارد» (لسان العرب: ج 8- ص 236).

جوهری می‌گوید: «ظهر چیزی» با فتحه یعنی «نمایان شد» ... «اظهرت الشيء» یعنی «آن را نمودار ساخت».

(الصحاح: ج 2- ص 732)

ابن فارس می‌گوید: ظهر دلالت دارد بر قدرت و بروز و به این ترتیب «ظهر شیء يظهر ظهوراً» یعنی چیزی که منکشف و بارز است و از این رو است که هنگام چاشت را ظهر و ظهیره می‌گویند که روشن‌ترین و ظاهرترین اوقات روز است. (معجم مقایس اللغة: ج 3- ص 471)

[116]- البقرة: 30.

[117]- بقره: 30.

[118]- النجم: 9.

[119]- نجم: 9

[120]- قال ابن منظور: بینهما قاب قوس، وقیب قوس، وقاد قوس، وقید قوس، أي قدر قوس. والقاب: ما بین المقبض والسیة. ولكل قوس قابان، وهما ما بین المقبض والسیة) لسان العرب: ج 1 ص 693. وسیة القوس: ما عطف من طرفیه .

[121]- الخفق: التحرك والاضطراب.

[122] - سم الإبرة: ثقبها .

[123] - ابن منظور می گوید: بین آنها «قاب قوس» و «قیب قوس» و «قاد قوس» و «قید قوس» یا «قدر قوس»؛ و «قاب»: بین قبضه و «سیة» (دو سوی) آن؛ و هر کمانی دو قاب دارد که بین قبضه و سیه (دو سر) آن است (لسان العرب: ج 1- ص 693)؛ و «سیة» کمان: آنچه به دو سو خم شده است.

[124] - كان بينهما حجاب يتلأأ يخفق. الخفق: حرکت و جنبش.

[125] - فنظر في سمّ الإبرة. سم الإبرة: سوراخ سوزن.

[126] - الغر المحجلين

[127] - الكافي: ج 1 ص 442، الجواهر السنية: ص 213، بحار الأنوار: ج 18 ص 306، التفسير الصافي: ج 5 ص 87، تفسير نور الثقلين: ج 3 ص 98.

[128] - كافي: ج 1- ص 442؛ الجواهر السنية: ص 213؛ بحار الانوار: ج 18- ص 306؛ تفسير صافي: ج 5- ص 87؛ تفسير نور الثقلين: ج 3- ص 98

[129] - النمل: 8 .

[130] - العنكبوت: 43.

[131] - نمل: 8

[132] - عنكبوت: 43